

جنبش کارگری ایران و نقش کارگران در ملی کردن صنایع نفت ایران

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com



با فرا رسیدن بیست و نهم اسفند ماه، شصت و پنجمین سالگرد ملی شدن صنعت نفت ایران است. اما با گذشت ۱۰۵ سال از اکتشاف طلای سیاه در چاه‌های مسجد سلیمان، نفت کماکان نقش تعیین کننده‌ای در اقتصاد ایران دارد و همچنان سهم بزرگی از درآمد کشور حاصل از استخراج و صادرات نفت است.

اگر چه در سال‌های اخیر به مناسبت‌های مختلف و مراسم‌های افتتاح برخی پروژه‌های «بزرگ» از سوی مقامات حکومتی و با ادعا به «بومی‌سازی» تکنولوژی‌های وارداتی و قطع وابستگی به کشورهای دیگر، واقعیت این است که از همان دوران ملی شدن صنعت نفت در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ خورشیدی تاکنون استخراج نفت ایران، نیازمند تکنولوژی‌های وارداتی است. ویلیام ناکس دارسی در سال ۱۲۸۰-۱۹۰۱، با مظفر الدین شاه قاجار قراردادی امضاء کرد تا به اکتشاف و استخراج نفت در ایران بپردازد که به «قرارداد دارسی» معروف شد و به مدت نیم قرن، تسلط انگلیس بر امور سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایران ممکن ساخت. قرارداد دارسی به شکلی دیگر در سال ۱۳۱۲ با رضا پهلوی تمدید شد.

اما در رابطه با ملی شدن نفت ایران، تحلیل‌ها و نگرش‌های متفاوتی وجود دارد. شاید غیرواقعی‌ترین نگرش آن است که ملی شدن صنعت نفت ایران را مختص دولت وقت به ریاست محمد مصدق می‌داند. در حالی که تا آن موقع و چه بعد از آن حکومت پهلوی اول و دوم تا خرخره وابسته به دولت‌های امپریالیستی انگلیس وابسته بودند. این که آن دوره خاص مصدق پا پیش گذاشت و به عنوان نخست وزیر قرارداد صنعت نفت را امضاء کرد باید به زمینه‌های تاریخی آن برگشت و دید که قبلاً چه اتفاقاتی در صنعت نفت افتاده بود که به مصدق فرصت می‌دهد تا چنین قراردادی را پیگیری کند و به سرانجام برساند. اگر به این پیش زمینه‌ها این واقعه تاریخی مهم پرداخته نشود در حد یک ادعا و اعلام موضع خشک و حالی باقی می‌ماند و مهم‌تر از همه تحریف تاریخ یک جامعه است.

کاری که محمد مصدق به عنوان نخست وزیر به پایان رساند پیش زمینه‌های تاریخی و سیاسی آن را کارگران صنعت نفت با مایه گذاشتن از زیست و زندگی و حتی جان‌شان فراهم کرده بودند. کارگران صنعت در دو دوره متفاوت، یعنی رد دوره رضا خان و پسرش محمدرضا، علیه انگلیسی‌ها و حکومت‌های وقت اعتصاب کردند. پس از این اعتصاب‌ها، هزاران کارگر از کار اخراج شدند و ده‌ها فعال و رهبر کارگران نیز دستگیر زندانی شدند. اما کارگران برخی مطالبات خود را به کارفرمایان تحمیل کردند.

با این مقدمه به بحث خود درباره ملی شدن صنعت نفت ادامه می‌دهیم. برای جایگاه بحث‌مان ملموس‌تر شود ضروری است که به لحاظ تاریخی کمی به عقب برگردیم و ببینیم کارگران صنعت نفت، در چه شرایط سخت و دشوار و خطرناکی مبارزه‌شان را آغاز کردند.

اواخر دهه ۱۳۲۰، از جمعیت شانزده میلیون نفری ایران، ۸۵ درصد در روستاها زندگی می‌کردند و به دامداری و کشاورزی مشغول بودند. همچنین در این دوره، شاغلین در بخش صنایع از دویست هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.

کودتای نظامی رضاخان در سال ۱۲۹۹ شمسی-۱۹۲۱ میلادی، با حمایت و پشتیبانی انگلستان و تصاحب تاج و تخت در سال ۱۹۲۵، سرکوب بی‌رحمانه و وحشیانه جنبش کارگری کمونیستی ایران و همه حرکات‌های آزادی‌خواه و برابری طلب و عدالت‌جو که از دوران مشروطه فعالیت خود را سازمان‌دهی کرده بودند، آغاز شد. رضاخان، که بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۰، قدرت را در دست خود قبضه کرده بود، ضربات جدی و کوبنده‌ای بر جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دمکراتیک، به ویژه جنبش کارگری و به طور کلی رشد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ایران وارد ساخت.

هدف رضاخان و حامیان داخلی و بین‌المللی او، نخست از میان برداشتن جنبش‌های سیاسی و اجتماعی و جنبش‌های مردم تحت ستم مناطق مختلف ایران بود و آن تثبیت یک ملت، یک مذهب و یک ارتش منظم سرکوبگر بود. این ارتش را به وجود آوردند تا به سرکوب‌های وحشیانه‌ای دست بزنند. پس از این سرکوب‌ها، هدف برپایی اختناق و دیکتاتوری مطلق رضاخانی بود که امنیت سرمایه در ایران و با کنترل و نظارت حکومت انگلستان تا حدودی تامین شد. اساساً در این دوره علاوه بر صدور کالا به کشورهای عقب‌مانده همچون ایران؛ صدور سرمایه و تکنولوژی و ماشین‌آلات پیشرفته نیز بخش مهمی از سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی بود.

بدین ترتیب، رضاخان میرپنج و حکومت دیکتاتوری او، نه عامل رشد و پیشرفت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، بلکه عامل عقب ماندگی جامعه ایران در همه این زمینه‌ها بود. تصور کنید کسی که یک قزاق ساده‌ای بیش نبود، چگونه در مدت کوتاهی صاحب هزاران قطعه زمین و روستا شد؟ او، به حدی دیکتاتور و خشن و میرغضب بود که حتی مخالفین سیاسی خود را شخصاً مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. بزرگترین هنر رضاخان، سرکوب و از بین بردن دستاوردهای انقلاب مشروطیت، سرکوب و کشتار، وحشت و میلیتاریسم، شکنجه و اعدام، چیز دیگری نبود.

در سال ۱۳۲۲، امور مالی و اقتصادی ایران، به دست «آرتور میلیسپو»، مستشار آمریکایی، سپرده شد. میلیسپو، در نوشته‌ای به نام «آمریکائیان در ایران»، فعالیت‌های رضا شاه را چنین توصیف می‌کند: «رضا شاه در مجموع، دهقانان، عشایری‌ها و کارگران را له کرد و از مالکان زمین‌دار عوارض سنگین می‌گرفت. در حالی که فعالیت‌هایش به نفع طبقه جدید «سرمایه‌داران» -بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه‌کاران و نور چشمی‌های سیاسی- بود. تورم، مالیات سنگین و سایر اقدام‌های او موجب پایین آمدن سطح زندگی شد.» (۱)

مهم‌ترین سیاست رضا شاه، ایجاد ارتشی قدرتمند بود که حاکمیت مطلق او را در همه جا به اجرا درآورد. ارتش از حالت اولیه فوج چند هزار نفره قزاق در دهه ۱۳۰۰ ش-۱۹۲۰ م، به ۱۲۶۰۰۰ مرد مسلح دایم تبدیل شد و در سال ۱۳۲۰ ش-۱۹۴۱ م، امکان بسیج تا ۴۰۰ هزار نفر وجود داشت و این تعداد برای کشوری که جمعیت فعال اقتصادی‌اش ۵ میلیون تجاوز نمی‌کرد، بسیار زیاد بود. خدمت نظام وظیفه اجباری دو

ساله(به علاوه سالهایی که هر فرد جزو ارتش ذخیره یا فعال محسوب می‌شد) برای همه مردان جوان کشور، ایجاد چنان نیرویی را آسان می- ساخت. سربازانی که عمدتاً از روستاها و به اجبار به خدمت فراخوانده می‌شدند...

ارقام رسمی بودجه آن دوره نشان می‌دهد که به طور متوسط ۳۳/۵ درصد کل درآمد دولت در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۵-۱۳۰۱-۱۹۴۱-۱۹۲۶م، صرف ارتش شده است. به علاوه، بخش بزرگی از درآمد نفت(که در بودجه ذکر نمی‌شد) صرف خرید تجهیزات گران‌قیمت تسلیحاتی و ایجاد صنایع کوچک مهمات سازی در تهران و شهرهای دیگر می‌شد. امیران بلندپایه ارتش، پست‌های کابینه و مقام‌های کلیدی دستگاه‌های دولتی را می‌گرفتند و ثروت‌های کلان می‌اندوختند. در واقع رضا شاه از این دستگاه عظیم میلیتاریستی و خشن برای در هم شکستن جنبش- های اجتماعی و نیروهای مخالف دولت در دهه‌های ۱۳۰۰-۱۹۲۰ و ۱۳۱۰-۱۹۳۰ استفاده کرد. اما این نیروی قدر قدرت ارتش رضاخانی در برابر نیروهای قدرتمندتر خارجی که در ۱۳۲۰-۱۹۴۱، ایران را اشغال کردند ناتوان ماند و به سرعت از هم پاشید.

در آن دوره سیاست‌های رضا شاه و دولت وقت ایران، تحولات اقتصادی و اجتماعی در ایران مانند همه جهان و منطقه اجتناب‌ناپذیر بود. زیرا تحولاتی در جهان روی داده بود که جامعه ایران نیز نمی‌توانست از این تحولات مستثنی باشد. از این‌رو، از ابتدای دهه سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰، صنایع جدیدی در ایران رو به رشد و گسترش نهاد و از اواخر این دهه شتاب بیش‌تری به خود گرفت. صنایعی چون قند، نوشابه‌سازی، پنبه پاک‌کنی، جوراب‌بافی، کیریت‌سازی، آسیاب ماشین، آرد سازی، روغن‌کشی و برنج‌کوبی، چرم‌سازی، پنبه خشک کنی، سبزه پاک‌کنی، چرم‌سازی، صابون‌سازی، ریسندهی و بافندگی، برق و چاپخانه فعالیت داشتند که بر روی هم ۶۸۰ کارخانه ماشینی را در برمی‌گرفت.

بخشی از این صنایع، برای کمک به صادرات و آماده کردن مواد خام صادراتی بود و بخشی برای تولید داخلی کالاهای مصرفی و جایگزینی کالاهای وارداتی فعالیت داشت. در این میان به دلیل رشد ناموزون بخش‌های صنعتی و تأسیس نشدن صنایع مادر و کلیدی و وابستگی به خارج برای واردات ماشین آلات، قطعات و برخی مواد اولیه روند رشد اقتصاد ایران کندتر شد.

در عرصه کشاورزی، و مبادلات بازرگانی با خارج و تولید محصولات کشاورزی برای عرضه به بازارهای خارجی، روابط و مناسبات ارباب - رعیتی بین مالکین و دهقانان همچنان به روال گذشته باقی ماند. دهقانان با همان ابزارهای اولیه و سنتی به کشت می‌پرداختند و سهم عمده‌ای از دست رنج خود را به مالکین پرداخت می‌کردند.

در چنین شرایطی، رضاخان برخی از خوانین و اربابان را از بین برد و زمین‌های حاصلخیز آن‌ها را به ویژه در استان‌های گیلان، گرگان و مازندران به نام خود ثبت کرد و تحول چندانی در عرصه کشاورزی کشور به وجود نیاورد.

بدین ترتیب، رضاخان در کوتاه‌ترین مدت، خود به بزرگ‌ترین زمیندار و فئودال ایران تبدیل شد و صاحب حدود شش هزار ده شد. او ملاکین مخالف خود را به شدت سرکوب کرد و زمین‌هایشان را غصب نمود اما ملاکین طرفدار خود را در سرمایه‌گذاری در بخش صنایع و تجاری شریک کرد. این هم روابط محکمی در روابط ملاکان و صاحبان صنایع به وجود آورد و روابط و مناسبات کهنه ارباب و رعیتی را همچنان بازتولید کرد و مانع رشد صنایع در کشور شد.

در مقطع جنگ جهانی دوم، حکومت رضاخان و حکومت هیتلر روابط بسیار نزدیکی برقرار کردند، چرا که هیتلر، برای استفاده پشت جبهه علیه شوروی، به ایران نیاز داشت. از این‌رو، دولت آلمان نازی، در گسترش صنایع جدید، ارسال اسلحه برای تقویت ارتش و توسعه راه‌آهن سراسری و ماشین‌آلات راه سازی و غیره کمک زیادی کرد تا به اهداف اصلی جنگی و میلیتاریستی خود علیه شوروی برسد. در این میان رضاخان، به یک عنصر مهم طرفدار فاشیسم آلمان تبدیل شد. حتی رضاخان، سیاست‌های فاشیستی را تا آن‌جا که در توان داشت بر جامعه ایران اعمال کرد و نسلی از فعالین سیاسی کمونیست، آزادی‌خواه، برابری‌طلب و روزنامه‌نگاران را به نابودی کشاند. برای مثال او، در حالی که تشکل‌ها و رسانه‌های زنان و همچنین هشت مارس، روز جهانی زن را ممنوع کرده بود و فعالین آن را شدیداً تحت تعقیب پلیسی قرار می- داد، تحت عنوان «کشف حجاب»، با توسل به پلیس و زور به شیوه وحشیانه و غیرانسانی چادر زنان را در خیابان‌ها از سرشان کشیدند و موضع ارتجاعی مذهبی را بیش از پیش تحکیم نمودند. این اقدام رضاخان، لطمه زیادی به آزادی زنان و آزادی‌های فردی و جمعی در جامعه ایران زد. بر اساس اسناد آن نوزده، هزاران و دختر و زن توسط پلیس رضاخان مورد تجاوز قرار گرفتند.

در واقع اگر پلیس رضا خان میرپنج در آن روزگار، در خیابان‌ها به زور چادر زنان ایران را از سرشان کشید و پس از انقلاب ۵۷ مردم ایران نیز حکومت اسلامی، به زور پلیس حجاب بر سر زنان کرد. سی و شش سال نیروهای امنیتی و پلیسی و لباس شخصی‌های حکومت اسلامی، در خیابان‌ها زنانی را که حجاب را رعایت نمی‌کنند بازداشت و جریمه می‌کند، اساساً ریشه در سیاست واحدی دارند و آن هم دیکتاتوری و خصومت و دشمنی با حقوق فردی و اجتماعی شهروندان و آزادی‌های آن‌هاست!

در اواخر سلطنت رضاخان، حجم بازرگانی ایران و آلمان، در حد چشم‌گیری افزایش داشت. از سوی دیگر، در سال‌های ۱۳۱۷-۱۳۱۶، آلمان دومین کشور طرف تجاری ایران، پس از شوروی بود. همچنین در طی جنگ جهانی دوم، سهم آمریکا در تجارت خارجی ایران افزایش یافت و این کشور، در سال ۱۳۲۳، ۲۳ درصد از کل تجارت خارجی ایران را به عنوان دومین کشور طرف تجاری پس از کشور هندوستان مستعمره انگلستان، به خود اختصاص داد.

در واقع با کودتای ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج با حمایت انگلستان، سرمایه‌داری ایران وارد مرحله جدیدی از حیات خود گردید. حکومت رضاخان با توصیه و حمایت سرمایه‌داری جهانی و در جهت ضرورت و نیازهای سرمایه‌داری ایران، روابط و مناسبات سرمایه‌داری در ایران گام برداشت.

در خرداد ۱۹۳۱- ژوئن ۱۹۳۱، حکومت رضا شاه، با هدف مقابله با تاکتیک‌های سیاسی کمونیست‌ها، لایحه‌ای را به مجلس فرستاد که فعالیت و تبلیغات کلیه سازمان‌های سیاسی کمونیستی یا پوششی آن‌ها را غیرقانونی اعلام می‌کرد.(۲)

این لایحه به سرعت تبدیل به «قانون» شد و در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ به تصویب رسید. بدین ترتیب، سرکوب‌های پلیسی پی در پی و بروز گرایش‌ات راست در حزب کمونیست ایران، این حزب اضمحلال یافت. بسیاری از رهبران و کادرها و اعضای این حزب، دستگیر و زندانی و اعدام شدند. فعالیت جنبش کارگری کمونیستی در این دوره به دلیل فعالیت‌های مخفیانه محدودتر گردید.

این «قانون» دارای ۹ ماده و یک تبصره بود که از اواخر تیر ماه ۱۳۱۰ به موقع اجرا گذاشته شد. در این قانون برای کسانی که با حکومت مخالفت می‌کردند از ۳ تا ۱۵ سال زندان و مجازات اعدام در نظر گرفته شده بود. طبق این قانون، حتی آن‌هایی که در خارج کشور فعالیت سیاسی علیه حکومت رضاخان داشتند به محض بازگشت به کشور، بلافاصله دستگیر و زندانی می‌شدند.

رضا خان، که تمام عمر خود را در میان نیروهای قزاق و در جنگ و کشتار گذارنده بود، به معنای واقعی جنون آدمکشی داشت. هر کسی که به او زیر چشمی نگاه می‌کرد چشمش را درمی‌آورد. او، همچنین به قدرت و ثروت، آن‌چنان دلبستگی داشت که برای رسیدن به آن‌ها به هر جنایتی متوسل شد. رضا خان، سواد چندانی نداشت، اما در نظامی‌گری و سرکوب و کشتار همتا نداشت. در واقع او، قدرت خود را مدیون جنایت‌هایش بود.

رضا خان، تحمل یک جمله انتقاد، حتی از نزدیکان خود را نیز نداشت. او، واعظ قزوینی را با تبر به قتل رساند. میرزا حسن خان صبا، مدیر «ستاره ایران» را بارها مورد ضرب و شتم قرار داد. سیداشرف گیلانی، روزنامه‌نگار را به بهانه این که دیوانه شد، به زور در تیمارستان خواباندند تا تحت نظر داشته باشند. فرخی یزدی، یکی دیگر از قربانیان اختناق و سانسور رضا خان است.

فرخی یزدی، می‌نویسد: «رضاخان به هر در زد دید نمی‌تواند مرا تسلیم کند از این که در زمان سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت راست، راست راه می‌روم و این فشارها کمرم را خم نمی‌کند ناراحت بود، از این رو دوباره مرا گرفت و زندانی کرد... در این جا هم به وظایف خود عمل می‌کردم و جنایات رژیم را فاش می‌ساختم، رضاخان که دید، زندان، شکنجه، گرسنگی بر من کارگر نیست تصمیم گرفت مرا بکشد و خودش را خلاص کند...»

خبر فوت فرخی، در پرونده‌اش فقط یک برگ بود. دستگاه شهربانی رضا شاه، برگه‌ای به این مضمون در پرونده‌اش گذاشت: «محمد فرخی، فرزند ابراهیم، در تاریخ ۱۳۱۸/۷/۲۵، به مرض مالاریا و نفريت فوت نمود، شماره زندانی ۶۸۷ می‌باشد.»

تا قبل از شهریور ۱۳۲۰، هیچ‌کس از فرخی خبر نداشت. ولی پس از شهریور ۲۰، عده‌ای از زندانیان قصر که آزاد شده بودند درباره قتل فرخی خیریهایی را به بیرون از زندان دادند.

اما پس از شهریور ۱۳۲۰ که رضا شاه از ایران رفت و پرونده جنایت‌ها به دادگستری ارجاع گردید، معلوم شد پرشک احمدی با کمک عده‌ای به وسیله آمپول هوا، فرخی را به قتل رساند. (۳)

شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت انگلیس، حامی اصلی رضاخان، قدرت مافوق دولت ایران بودند. اما همین روابط نزدیک رضاخان با هیتلر، یکی از عوامل اصلی و مهم در برکناری او از حکومت بود.

... حبس و تبعید و کشتار از طرف هیأت حاکمه شروع شد. در بندر پهلوی و تهران آقای محمد آخوندزاده را که موجد و رهبر اتحادیه کارگران بندر پهلوی بود توقیف و تبعید کردند.

در تهران عده کثیری از کارگران و رهبران آنان را توقیف کرده و حتی آقای حجازی را که یکی از رهبران اتحادیه کارگران چاپخانه‌های تهران بود زیر شکنجه کشتند.

کلیه زندان‌های آذربایجان مخصوصاً قلعه اردبیل را پر از کارگران و زارعین مبارز کرده بودند که بدون محاکمه و رعایت قانون توقیف بودند. تعجب است که مامورین دولت مانع رساندن غذا به آن‌ها بوده، عده‌ای بی‌گناه در نتیجه گرسنگی در زندان فوت کرده، شبانه از طرف شهربانی و زندانبانان قلعه اردبیل دفن می‌شدند. (۴)

فقط حدود دو هزار ایرانی مظنون به هواداری از حزب کمونیست ایران، دستگیر شدند. بعضی تا شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) در زندان ماندند. بعضی به شوری فرار کردند و در آن جا چند تن از کمونیست‌های سرشناس ایرانی، در جریان تصفیه‌های استالینی کشته شدند.

اما با وجود این قوانین ضدکمونیستی و وحشی‌گری رضاخان و حکومت او، بسیاری از نشریات چپ مخفیانه چاپ و توزیع می‌شدند و گروه‌های کمونیستی نیز به فعالیت زیرزمینی خود در بین کارگران و دهقانان محروم ادامه می‌دادند.

گروه ارانی، با اتکا به این قانون دستگیر و زندانی شدند. این گروه که به گروه پنجاه و سه نفر معروف است، در سال ۱۳۱۶-۱۳۲۷، دستگیر شدند. ارانی، در سراسر دفاعیه خویش، سرشت علمی نظریات مارکسیستی را مورد تاکید قرار داد. ارانی، از دادگاه پرسید که چگونه یک دولت می‌تواند به سرکوب کردن عقایدی دست بزند که شالوده علمی آن‌ها به کهنگی تاریخ جامعه بشری است و کلیه جهات زندگی فردی و اجتماعی را بر حسب عقاید کاملاً علمی و منطقی می‌نگرد؟ هیچ مکتب اجتماعی یا مذهبی به اندازه سوسیالیسم درباره این عقاید قلم‌فرسایی نکرده است؛ بدیهی است که یک قانون، بدون بررسی دقیق ادبیات سوسیالیستی، نمی‌تواند این مکتب را ممنوع سازد.

محاکمه با محکومیت پنجاه و سه نفر پایان یافت. ده نفر از آن‌ها به حداکثر مجازات ده سال زندان و دیگران به سه تا هفت سال زندان محکوم شدند. ارانی نیز در ۴ فوریه ۱۹۴۰، به دلایل مشکوکی در زندان درگذشت.

هنگامی که اعضای این گروه در ماه شهریور ۱۳۲۰-سپتامبر ۱۹۴۱، از زندان آزاد شدند، برخی از آن‌ها حزب توده را به وجود آوردند. این حزب، نه ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران و نه ادامه دهنده راه ارانی بود، بلکه یک جریان لیبرالی بود که برخی از اعضای آن باورهای کمونیستی داشتند. اما این حزب، هرگز خود را یک جریان کمونیستی ننماید و به معنای واقعی کمونیست نیز نبود. از این‌رو، در برخی نوشته‌های تاریخ‌نویسان به غلط حزب توده ایران، به عنوان حزب کمونیست ایران، معرفی شده است.

در چنین شرایطی، رضاخان برای تثبیت موقعیت خود، نخست با روحانیون در قم و سپس با فئودال‌ها و مالکان، به توافق رسید و قلع و قمع کمونیست‌ها و منتقدین و مخالفین را تشدید کرد. او، همچنین قیام شیخ خزعل در خوزستان و قیام مجدد مردم کرد به رهبری اسمعیل سمیتقو را که در اواخر سال ۱۹۲۴، در نواحی غربی دریاچه ارومیه (رضائیه)، سر بلند کرده بود، سرکوب کرد.

رضا شاه، قانونی را نیز درباره تنظیم مناسبات میان مالک و زارع در سال ۱۹۳۹، به تصویب رساند که استعمار وحشیانه دهقانان را تثبیت کرد. در قانون ویژه، کخدايان همه کاره در دهات بودند. حق تعیین و انتخاب کخداي ده، به وسیله مالک تحکیم یافت. دهقانان در فقر و بدبختی فرو رفتند. آنان نیمی از سال را در گرسنگی می‌گذرانند و از سوادآموزی و حداقل خدمات پزشکی نیز محروم بودند. وضع دهقان جنوب و جنوب غربی کشور، در سواحل خلیج فارس، بلوچستان بسیار فلاکت‌بار بود. در حالی که رضا شاه، مبالغ کلانی را برای سرکوب جنبش‌های اجتماعی، از جمله جنبش دهقانی به فئودال‌ها و گروه‌های مسلح اختصاص داده بود.

رابطه رضا شاه، با هیتلر، به حدی فزاینده رفت که وی، علی‌منصور، از طرفداران آلمان هیتلری را به نخست وزیر ایران انتصاب کرد و بر نفوذ آلمان در ایران افزوده شد و عناصر طرفدار آلمان نیز در ارتش و پلیس ایران به نحو چشمگیری افزایش یافتند.

نهایتاً تحولات جهانی و پایان جنگ دوم جهانی، به ضرر ایران تمام شد. زیرا آلمان نازی در ۱ تیر ماه ۱۳۲۰-۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، به شوری حمله کرد. ایران، بار دیگر بی‌طرفی خود را در ۵ تیر-۲۶ ژوئن، اعلام داشت اما این بی‌طرفی واقعی نبود. زیرا ایران، متحد آلمان نازی بود. صدها آلمانی متخصص در عرصه‌های کلیدی دولت رضا شاه، حضور فعالی داشتند. از این رو، در ۲۸ تیر-۱۹ ژوئیه، متفقین رسماً از ایران خواستند که آلمانی‌ها را از ایران، اخراج کند، اما رضا شاه، ده روز بعد از درخواست متفقین، طی یادداشتی ضمن اعلام نیاز به تکنسین‌های آلمانی در صنایع خویش، درخواست آن‌ها را رد کرد و در عوض وعده داد مراقب آلمانی‌های مقیم ایران باشد. متفقین طی دومین یادداشت خود، در ۱۵ مرداد ۱۳۲۰-۶ اوت ۱۹۴۱، دوباره خواهان اخراج آلمان‌ها شدند و همزمان آدولف هیتلر، طی نامه‌ای از رضا شاه خواست در برابر فشار متفقین مقاومت کند و وعده داد که آلمان تا پاییز آن سال، تمامی جنوب شوری را به تصرف خود درآورد.

سرانجام رضا شاه، در ۳۱ مرداد-۲۲ اوت، به دولت دستور داد تا عناصر غیرضروری آلمانی را از ایران اخراج کند، اما این اقدام بسیار دیر شده بود. زیرا متفقین در ۳ شهریور ۱۳۲۰-۲۵ اوت ۱۹۴۱، به ایران حمله کردند. رضا شاه و ارتش او که در سرکوب و کشتار جنبش‌های اجتماعی ایران، وحشی‌گری و آدم‌کشی را پیشه خود کرده بودند، کمترین مقاومتی در مقابل ارتش متفقین از خود نشان ندادند و سریعاً شکست خوردند. به فاصله یکی دو روز جنگ، رضا شاه و ارتش تسلیم شدند و در روز ۱۰ شهریور-یکم سپتامبر، ارتش ایران مانند یک «پهلوان

پنبه» توخالی از هم پاشیده شد. روز ۱۶ شهریور-۷ سپتامبر، ارتش‌های متفقین به سوی تهران پیشروی کردند و از ایران خواستند که هر چه سریع‌تر آلمانی‌ها را از ایران اخراج کند. روز بعد مجلس به بررسی لایحه‌ای پرداخت که رضا شاه را از فرماندهی کل قوا عزل می‌کرد. متفقین تصمیم گرفتند رضا شاه را سریعاً از سلطنت برکنار کنند. روز ۲۳ شهریور ۱۳۲۰-۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱، بی‌بی‌سی، در برنامه فارسی خود به رضا شاه حمله کرد و او را جبار و دزد خواند و اعلام کرد که مشروعیت او از بین رفته و جبران شدنی نیست. روزهای ۲۵ و ۲۶ شهریور-۱۶ و ۱۷ سپتامبر، رضا شاه از سلطنت برکنار شد. قوای شوروی و انگلیس در ۲۶ شهریور-۱۷ سپتامبر وارد تهران شدند و رضا شاه را از تهران عازم تبعیدگاه کردند.

بدین ترتیب، به دلیل این که رضا شاه، ایران را در اختیار آلمان نازی قرار داده بود تا از این طریق، از جنوب به شوروی حمله کنند، سبب شد که جامعه ایران، آسیب‌های جدی اقتصادی و اجتماعی ببیند. به عبارت دیگر، رضا شاه، محرمانه علیه متفقین و به سود دولت آلمان نازی، وارد جنگ شده بود.

«... تنها چند روز پیش از تجاوز نیروهای انگلیسی و شوروی به ایران در شهریور ۱۳۲۰، سفارت ایالات متحد گفت: «دستمزدها مسلماً برای حداقل گذران زندگی کفایت نمی‌کند. دستمزد کارگر عادی روزی چهار تا ده ریال، و شاید میانگین آن هشت ریال است. بدون توجه به ارزش مبادله ارزی ریال، شاید بتوان گفت که با مزد کارگر عادی می‌توان قرص نان سفیدی خرید با این که می‌توان گفت کارگر باید روزی سه تا هشت ریال برای غذای خود بپردازد. بنابراین، می‌بینیم که این دستمزد حتی برای غذای یک خانوار کفایت نمی‌کند، و قوت لایموت بیش‌تر کارگران عبارت است از چای، نان محلی (نه نان سفید)، پنیر و پیاز، که گاه سبزی و انگور، و بندرت برنج و گوشت نامرغوب. با چنین درآمدی نمی‌توان پوشاک کافی خرید یا تجملاتی مانند آموزش و پرورش کودکان را حتی در خواب دید. گاهی در خانواده کارگر یک یا چند همسر و کودکان او کار می‌کنند تا درآمد خانواده بیش‌تر شود و سطح زندگی‌شان اندک بالا رود.» (۵)

سرانجام متفقین پس از برکناری و تبعید رضا شاه، پسر او محمدرضا را به جای او بر تخت سلطنت نشانادند. دومین دوره عمده فعالیت کارگری، با دخالت و تلاش همه جانبه و مستقیم کمونیست‌های ایران، از سر گرفته شد. زندانیان سیاسی آزاد شدند. رسانه‌های مجدداً انتشار یافتند. تقریباً دوباره نسیم فضای نسبتاً باز سیاسی مانند دوران انقلاب مشروطیت و قبل از کودتای رضا خان، آغاز به وزیدن کرد. اما این دوره نیز گذرا بود و طولی نکشید که پسر رضاخان قداره‌بند، با حمایت امپریالیست‌ها، شمشیر خود را از رو بست و سرکوب جنبش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در اولویت دولت خود قرار داد. در واقع بین سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۴۱، مهم‌ترین دوره در تاریخ مبارزه جنبش کارگری و برپایی تشکلات کارگری ایران بود.

میرزاده عشقی، به درستی در غزل‌های خود، به خصوص در شعر معروفش، درباره رضا شاه، سروده بود: «پدر ملت اگر این بی‌پدر است». همین سروده سبب شد که رضا شاه، دستور کشتن او را در زندان صادر کند، عمق خشونت و دیکتاتوری او را به نمایش می‌گذارد. حجم استخراج نفت ایران تا سال ۱۳۰۰، بسیار اندک بود. اما پس از آن، به دلیل نوسازی پس از جنگ جهانی اول، و دگرگونی در ساختار صنعتی کشورهای اروپایی، مصرف نفت نیز رو به افزایش گذاشت که استخراج و صدور نفت ایران نیز بالا رفت. پس از قرارداد ۱۳۱۲، استخراج نفت افزایش پیدا کرد، اما افزایش اصلی استخراج نفت ایران، پس از جنگ دوم جهانی و هم‌زمان با آغاز بازسازی ویرانه‌های اروپا هم‌زمان بود.

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، حاکمیت آمریکا، سومین طرف تجاری ایران شد و در سال ۱۳۲۲، با سپرده شدن امور مالی و اقتصادی کشور به دست «میلسپو» مستشار آمریکایی، دخالت مستقیم دولت آمریکا در امور داخلی ایران، ابعاد گسترده و تازه‌ای به خود گرفت. در دوران رشد و توسعه و شکوفایی اقتصادی در کشورهای غرب و جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری، ایران قادر به رقابت نبوده و از ابتدای سلسله قاجار اقتصاد ایران، به تدریج در جا زده و اساساً به نفع تطبیق با اقتصادی جهانی سرمایه‌داری و بازار مصرفی برای دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری گام برداشته است.

اساساً نظریه مبارزه طبقاتی و مطالبات هدفمند کارگری در ایران، در اواخر دهه‌های قرن نوزدهم پدید آمد. در ایران، اولین بار احزاب سیاسی چپ و کمونیست مبارزه طبقاتی کارگران بر علیه سرمایه‌داران را سازمان‌دهی کردند و اهداف آن را نیز روشن نمودند. در آن، تعدادی از روشنفکران و فعالین سیاسی چپ و کمونیست، نخستین بار حزب سوسیال دموکراتیک را در سال ۱۹۰۳، به وجود آوردند که با رهبران بلشویک‌های روسیه در تماس بودند و با بعدها با آن‌ها از موضع انترناسیونالیستی و همبستگی طبقاتی ارتباط برقرار کردند.

در سال ۱۳۰۸ ش-۱۹۲۹م، دو هزار کارگر روز اول ماه مه را در دباغی خارج از شهر جشن گرفتند. مراسم شامل سخن‌رانی‌هایی بود که به تجاوز خودسرانه دولت به قوانین حمله می‌کرد. شهربانی به محض اطلاع از آن گرد هم‌آیی، رهبران اتحادی‌های کارگری را دستگیر کرد. این بار پنجاه نفر دستگیر و پنجاه نفر دیگر مخفی شدند. بیش‌تر کسانی که زندانی شدند، از جمله نوانی و پروانه و کی مرام، تا زمان اعطای عفو عمومی به مناسبت دیدار امان‌الله خان، پادشاه افغانستان، بدون محاکمه در زندان به سر بردند. (۶)

تلاش‌های اولیه برای برپایی تشکلات کارگری نیز در سال ۱۹۰۶، در اوج انقلاب مشروطه و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه با ایجاد تشکلات کارگران چاپچی در تهران آغاز شد. بازگشت طرفداران سلطنت مطلقه به قدرت در سال ۱۹۰۸ و شکست آن‌ها توسط مشروطه‌خواهان در ۱۹۱۰، نخست این تشکلات به حالت تعلیق درآمد و سپس فعالیت خود را از سر گرفت و به تشکیل اتحادیه‌های کارگری دیگر نیز منجر شد. بنابراین، نخستین دهه قرن بیستم با سازمان‌دهی اتحادیه کارگری چاپچی‌ها و انتشار روزنامه آن‌ها به نام «اتحاد کارگران» مصادف بود. با اعتصاب موفقیت‌آمیز کارگران چاپ، می‌توان گفت که نخستین نماد جنبش کارگری سوسیالیستی ایران، با پیروزی این اعتصاب در تاریخ مبارزه طبقه کارگر ایران، ثبت شده است.

در پی پیروزی کارگران چاپچی، بهبود شرایط کار، از جمله هشت ساعت کار در روز، حق اضافه‌کاری، و ...، سایر اتحادیه‌های کارگری از جمله اتحادیه نانوایان و اتحادیه‌های پست، کفاشان و خیاطان از ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۲ تشکیل گردید. در دهه ۱۹۲۰، نخستین حزب کمونیست ایران، ابتدا به نام «عدالت» و سپس به نام «حزب کمونیست ایران»، شروع به فعالیت کرد که عمده فعالیت آن‌ها در میان کارگران و دهقانان فقیر بود. این حزب کمک شایانی به شفاف‌تر شدن مبارزه طبقاتی کارگران بر علیه سیستم سرمایه‌داری، سازمان‌دهی و برپایی تشکلات کارگری کرد و تجارب گران بهایی طبقاتی نیز از خود بر جای گذاشت.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نیز در تشکیل احزاب کمونیستی و تشکلات کارگری در ایران و جهان بسیار موثر بود. اساساً رهبران شناخته شده آن دوره جنبش کارگری کمونیستی خود را انترناسیونالیست تعریف می‌کردند و با رهبران بلشویک‌ها نیز از نزدیک آشنا بودند و ارتباط سیاسی داشتند.

برای مثال، سلطان‌زاده، از رهبران حزب کمونیست ایران، در تیر ماه ۱۳۰۷ ژوئیه ۱۹۲۸، در راس هیاتی از جانب این حزب، در ششمین کنگره کمینترن شرکت کرده بود، نسبت به نظریه کمینترن درباره نقش طبقه بورژوازی در انقلاب دهقانی بدبین بود. سلطان‌زاده، عقیده داشت که اصولاً بورژوازی مایل به اتحاد با پرولتاریا و دهقانان نیست و سعی می‌کند تا با مالکان و امپریالیست‌های خارجی متحد شود. خرده بورژوازی نیز نمی‌تواند به عنوان یک رکن انقلاب دهقانی کار موثری انجام دهد. به این ترتیب، پرولتاریا و دهقانان از طریق سازمان یافتن

در حزب کمونیست ایران به صورت نیرویی باقی می‌ماند که قابلیت فعالیت انقلابی دارند. اما کمینترن، به پیشنهاد کمونیست‌های ایرانی اهمیت چندانی نداد.

فعالیت کمونیست‌ها و طرفداران جنبش کارگری ایران، در میان کارگران مهاجر و ایرانیان ساکن آذربایجان روسیه و تشکیل اولین حزب کمونیست ایران، نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد و گسترش فعالیت‌های کارگری در داخل ایران داشت. نخستین کنگره حزب کمونیست ایران که در سال ۱۹۲۰ در شهر انزلی برگزار شد، حقوق «رنجبران ایرانی را برای سازمان دادن و متشکل کردن کارگران در تشکلهای خویش مورد تاکید قرار داد و از تشکیلات‌های محلی حزب خواست که در این راستا فعالیت‌های خود را متمرکز کنند. این جهت‌گیری سیاسی حزب کمونیست ایران، سبب شد که شورای اتحادیه‌های تهران به وجود آید که در آن، از هر اتحادیه سه نماینده حضور داشتند.

یکی از مهمترین حرکت‌های اعتراضی جنبش کارگری، که در دوره فعالیت شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران روی داد، اعتصاب معلمان بود. اعتراض معلمان هنگامی آغاز شد که در دوران صدارت قوام‌السلطنه، معلمان مدارس دولتی که به مدت ۶ ماه حقوق خود را دریافت نکرده بودند، با انتشار یک بیانیه اعتراضی، در دی ماه ۱۳۰۰ دست به اعتصاب زدند.

بر اثر بحران اقتصادی بین‌المللی سال‌های ۳۱-۱۹۲۹، وضع زندگی کارگران ایران، باز هم بدتر شد. افزایش ساعات کار روزانه، بدتر شدن شرایط کار، کاهش دست‌مزدها، افزایش بی‌کاری و فقر، وجود سیستم جرمه کار و غیره، همگی فلاکت‌بار بودن زندگی کارگران را به دنبال داشت.

در ماه مه ۱۹۲۹، کارگران کمپانی نفت انگلیس و ایران، دست به اعتصاب زدند. اعتصاب‌کنندگان خواستار افزایش دست‌مزدها، کم شدن ساعات کار، کارگرانی که استعداد کار کردن را از دست می‌دهند باید زندگی‌شان تامین شود، اتحادیه کارگری آن‌ها به رسمیت شناخته شود، روز اول ماه مه، به عنوان روز کارگر به رسمت شناخته شود و کارگران بازداشت شده آزاد گردند و... نیروهای مشترک انگلیسی و قوای نظامی ایران، این اعتصاب را شدیداً سرکوب کردند.

در سال‌های ۱۹۲۹ الی ۱۹۳۲، موج اعتصابات کارگری که به رهبری حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های مخفی جریان داشت به همه نواحی ایران سرایت کرد. در سال ۱۹۳۰، کارگران کارخانه کبریت سازی تبریز و کارگران مازندران، اعتصاب کردند. در سال ۱۹۳۲، در مازندران کارگران راه‌آهن، دست به اعتصاب زدند و موفق به افزایش دست‌مزد و دریافت حقوق دوران اعتصاب شدند. این اعتصابات دولت رضا شاه و سرمایه‌داران را به جدی به وحشت انداخت تا این که صدها نفر از فعالین جنبش کارگری کمونیستی را دستگیر و زندانی کردند. قوانین ضدکمونیستی را به تصویب رساندند. در پایین به این مسئله مجدداً برمی‌گردیم.

از سوی دیگر گسترش اختناق نیز بر فعالیت‌های حزب کمونیست ایران، تاثیر به سزایی گذاشت. حزب مجبور بود فعالیت‌های خود را عمدتاً مخفی پیش ببرد. زیرا ضربات پلیسی شدیدی را متحمل شده بود. اما با این وجود نفوذ خود در میان کارگران را حفظ کرده بود. برای مثال، در سال ۱۳۰۸-۱۹۲۹، معلوم شد که رهبران یک اعتصاب کارگری در شرکت نفت خوزستان از اعضای این حزب هستند و سابقه ایجاد اعتصاب در بین کارگران را دارند. حزب پس از این ضربه پلیسی، از سازمان‌های پوشش مانند باشگاه‌های فرهنگی و ورزشی استفاده می‌کرد. در سال ۱۹۳۱، تعدادی از این سازمان‌ها نیز کشف گردید. از جمله کشف گردید. یک سازمان مهم در رشت.

در ۱۷ آذر ۱۳۰۰-۹ دسامبر ۱۹۲۰، حدود ۲۰۰۰ نفر از کارگران هندی پالایشگاه آبادان دست به اعتصاب زده و خواستار افزایش دست‌مزد شدند. روز بعد نیز کارگران ایرانی و عرب پالایشگاه نیز به حمایت از آنان دست به اعتصاب زد و خواسته‌های مشابهی را مطرح کردند. با این که با این خواسته‌ها موافقت شد ولی مسایل دیگری چون مسکن و حق بازنشستگی و نیازهای بهداشتی کارگران، همچنان بی‌جواب ماند و برای رسیدگی به آن‌ها اقدامی نشد. چندی بعد در اردیبهشت ۱۳۰۱-مه ۱۹۲۲ نیز بار دیگر کارگران هندی دست از کار کشیدند و خواستار ۱۰۰ درصد اضافه دست‌مزد شدند. این بار توافقی حاصل نشد. نیروهای نظامی انگلیسی دست به کار شدند و بسیاری از رهبران و سازمان‌دهندگان اعتصاب را دستگیر کردند. حدود ۲۰۰۰ کارگر هندی نیز از کار اخراج و به صورت دسته‌جمعی به هندوستان بازگردانده شدند.

نام یوسف افتخاری در فراز و نشیب‌های تاریخ معاصر ایران، به ویژه مسایل مربوط به تشکیلات کارگری در فاصله سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۷ شمسی، نام آشنایی است. ولی این آشنایی و آگاهی از پاره‌ای اطلاعات جسته و گریخته تجاور نمی‌کند: «آن که وی از رهبران اعتصاب کارگران صنعت نفت در سال ۱۳۰۸ بود، دوازده سال را در زندان‌های رضا شاه گذرانده، اختلاف نظرهایی با سایر زندانی‌های چپ و کمونیست آن دوره داشت و در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز درگیر فعالیت‌های صنفی و سیاسی بوده است.» (۷)

بی‌تردید ضروری‌ست هر فعال سیاسی جنبش کارگری کمونیستی، خاطرات یوسف افتخاری را بخواند تا از تجارب گران‌بهای او برخوردار گردد. وی شخصاً از نزدیک شاهد بسیاری از جنایات بی‌شمار رضا شاه بوده است. یوسف از آذربایجان به شوروی رفت با رهبران حزب کمونیست ایران، رابطه نزدیکی برقرار کرد؛ در دانشگاه کمونیستی کارگران شرق (کوتو)، در مسکو، تحصیل نمود و با استالین دیدار کرد. هنگامی که به ایران برگشت با هدف تشکیلات‌سازی در میان کارگران نفت خوزستان در سال ۱۳۰۷، به خوزستان رفت و با همفکران خود تشکیلات کارگری ساخت و برای اولین بار در صنعت نفت، اعتصاب عظیمی راه انداختند. وی با جمعی دیگر اعتصاب ۱۳۰۸ کارگران صنایع نفت را رهبری کرد.

اعتصاب کارگران شرکت نفت در آبادان در سال ۱۳۰۸، یکی از مهمترین مبارزات است که زنان نقش تاثیرگذاری چشمگیری در آن داشتند. این اعتصاب قرار بود که در اول ماه مه برگزار شود، اما به دلیل دستگیری چند نفر از جمله یوسف افتخاری زودتر آغاز شد.

همان‌گونه که در بخش‌های بعدی خاطرات و نوشته‌های یوسف افتخاری آمده است، هنگامی که وی و دیگر رفقای دست به کار تشکیلات و سازمان‌دهی کارگران خوزستان زدند، پریشانی وضع زندگی کارگران کماکان بر جای و شاید بدتر هم شده بود... در این که انگیزه اصلی اعتصاب ۱۳۰۸، اعتراض به شرایط ناهنجار کار و زندگی در حول و حوش صنعت نفت خوزستان بوده است، تردیدی نیست. در این میان «عنصر سیاسی» ماجرا نیز خود را به صورت نقش تعدادی از اعضاء تشکیلات کارگری کمینترن و تقارن اعتصاب با روز اول ماه مه نشان می‌دهد... (۸)

«دستور اعتصاب داده شده بود و البته آن‌ها نمی‌دانستند که دستور اعتصاب داده‌ایم و به من خبر آوردند که صبح عده‌ای را به اهواز می‌برند. صبح زود هوا روشن نشده بود آمدند سراع من. گفتند بیایید بیرون و رفتم بیرون... وقتی از منزل به شهربانی رسیدیم دیدم صدای زیادی می‌آید. فهمیدم که کارگران اعتصاب کرده‌اند. ما نزدیک می‌شدیم به شهربانی آن‌ها هم نزدیک می‌شدند که شهربانی را محاصره بکنند. ما آمدیم و کارگران هم رسیدند و شهربانی را محاصره کردند. مدتی طول نکشید که کشتی جنگی انگلیسی آمد. هر چه قوای نظامی در خوزستان، و همچنین هر چه پلیس مسلح بود به آبادان آورده بودند. اول آبان را محاصره و بعد به کارگران حمله کردند. در آن مرحله تقاضای کارگران این بود که رفقای ما را آزاد کرده و به حرف‌های ما گوش کنید. مختاری آمد و به این‌ها قول داد که شما، به خانه‌هایتان برگردید و فردا ما این‌ها را مرخص می‌کنیم. این‌ها گناه نکرده‌اند این‌ها اعتصاب کرده و می‌گویند دیگر کار نمی‌کنیم، مقصر که نیستند.

کارگران برگشتند خانه‌هایشان. صبح گذاشتند آن‌ها از خانه‌هایشان بیرون بیایند. دستگیرها شروع شد. در حدود سیصد نفر زن و مرد را گرفتند. از بیرون هم دیگرتن به اعتصابیون ملحق شدند. زن‌های کارگر نیز همگی در اعتصاب شرکت کردند... (۹)

وی در صفحه ۱۱۸ خاطراتش شرایط زندگی کارگران شرکت نفت را در سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ را این‌گونه تصویر می‌نویسد:

«... این کارگران از حداقل زندگی محروم بوده و عده‌ای به علت نداشتن مسکن زیر سایه درخت خرما زندگی می‌کردند. بعضی از آنان اتاق‌هایی از بوریا ساخته و در زمستان و تابستان با چند خانوار دیگر در آن زندگی می‌کردند. محله کارگران (احمدآباد) به علت نداشتن آب و مستراح به قدری کثیف و متعفن بود که اغلب امراض در آنجا شیوع پیدا می‌کرد. شرکت نفت تنها حدود ۱۵۰ خانه یک اتاقی و دو اتاقی را در اختیار برخی کارگران متخصص و با سابقه گذاشته بود که نسبتاً تمیز و قابل سکونت بود... فاصله محل سکونت عده‌ای از کارگران تا تصفیه خانه آبادان بیش از دو کیلومتر بود... ظاهراً ساعت کار شرکت نفت روزی ۸ ساعت بود ولی از روی حساب دقیق ۱۱ ساعت وقت کارگران در کارخانه و بین راه تلف می‌شد و در گرمای شدید خوزستان روز ۱۱ ساعت کار کردن بسیار مشکل و حتی از قدرت هر حیوانی خارج بود... کارگران نفت جنوب نه فقط غذا و پوشاک و مسکن کافی نداشتند، حتی از داشتن امنیت نیز محروم بودند. هر آن مسترها اراده می‌کردند می‌توانستند کارگران را از کارخانه اخراج کنند... آزار و اذیت کارگران و کتک زدن کارگر جزو کارهای عادی انگلیسی‌ها بود به دفعات اتفاق افتاده بود که انگلیسی‌ها کارگری را به ضرب مشت و لگد کشته و متأسفانه مورد تعقیب هم واقع نشده بودند.

... استفاده زنان کارگر از تفاله نفت منظره اسفباری داشت. زنان کارگران پیت‌های نفت را با آن مایع سیاه که معروف به تفاله نفت بود پر کرده و روی سر گذاشته و برای پختن نان و سیر کردن بچه‌های صغیر و لخت و گرسنه خود به طرف اتاق‌های بورایی روانه می‌شدند. پوشاک آنان عبارت از یک پیراهن بلند و پاره پاره بود که قسمت کمی از بدن را مستور می‌کرد. مایع سیاهی که روی سر گذاشته بودند در اثر حرکت به صورت آن‌ها ریخته تمام اعضای بدنشان را آلوده می‌کرد. انگلیسی‌ها با زن‌های شیک پوش خود جلوی زنان ستم‌دیده و صاحبان اصلی ثروت نفت را گرفته و از مناظر رقت بار آنان عکس می‌گرفتند. عکس‌هایی که انگلیسی‌ها از زنان و کارگران برمی‌داشتند منظره رقت‌انگیزی داشت. عکس اسکلتهای نفت‌آلود و متحرک هر بیننده‌ای را متأثر می‌کرد. ... با این مایع سیاه که به طریق بالا به دست می‌آوردند سوخت نانشان مجانی تامین می‌شد. ... شرکت نفت بیمارستانی داشت که وضع آن از حیث دوا و طبیب رضایت‌بخش بود. اما کارگران تا دم مرگ نمی‌رسیدند در این بیمارستان بستری نمی‌شدند. کارگران می‌گفتند بیمارستان شرکت حتماً برای نمونه و ظاهرسازی هم که باشد کارگری را معالجه نکرده و شفا ن داده است. در اغلب نقاط خوزستان در فصل تابستان زندگی بدون یخ و آب خنک مشکل و گاهی طاقت فرسا است. شرکت نفت با این که در این تاریخ کارخانه یخ داشت یخی در اختیار کارگران قرار نمی‌داد. حتی آب آشامیدنی شهر هم تصفیه شده نبود. این کارگران با این شرایط دشوار از مرخصی هم بهره‌مند نبودند. کارگرانی که در حین کار معلول می‌شدند بدون دریافت دیناری از کار برکنار می‌شدند و مجبور به گدایی بودند.

افتخاری پس از آن که شرح کاملی از نحوه شکل‌گیری این اتحادیه می‌دهد، اشارات آموزنده‌ای دارد به سازمان‌یابی و شجاعت زنان کارگر و نقش آن‌ها در آن پیکار اعتصابی. وی در صفحه ۴۰ کتاب خود در مورد نقش زنان در این تشکل چنین می‌نویسد: در تصفیه خانه‌ها و کارخانه‌های دیگر شرکت نفت، زنان کار نمی‌کردند. بنابراین تشکیل اتحادیه زنان برای ما میسر نبود. برای آن که از قدرت عظیم زنان در تشکیلات استفاده شود. به افراد اتحادیه دستور دادیم که منسوبین و محارم خود را با افکار و عقاید و روش اتحادیه و مبارزه طبقاتی آشنا نموده نتیجه عمل و تأثیر گفتارشان را به اتحادیه ایالتی کارگران خوزستان گزارش نمایند. به این ترتیب به مرور به خانواده کارگر هم نفوذ کردیم و اولین اتحادی که از طریق این فرد به وجود می‌آمد باهمسر و دختر او بود. بنابراین ما در یک خانواده که ما عضو داشتیم، عائله‌اش هم تقریباً عضو اتحادیه محسوب می‌شدند. منتها مردان حوزه‌های مرتبی داشتند ولی زنان حوزه‌های مرتبی نداشتند. می‌رسیدیم آن‌ها گیر بیفتند. به همین حوزه‌های خانوادگی اکتفا می‌کردیم. مگر این که لازم می‌شد به زنان ماموریت بدهیم. کارگران در این زمینه با اتحادیه همکاری نمودند. از این آزمایش نتایج خوبی به دست آمد که در موقع اعتصاب موجب حیرت اداره پلیس و مخصوصاً رکن‌الدین مختاری شد. وی در این مورد چنین می‌نویسد: وقتی که در شهربانی زندانی بودم بعضی شب‌ها که مختاری کاری نداشت مرا صدا می‌کرد و با من صحبت می‌کرد. یک شب گفت تعجب نمی‌کنم که تو بلند شده‌ای و لنگان لنگان کاری پیدا نکرده آمده آبادان با ماهی هشت تومان کار می‌کنی. ولی در ایران که هنوز حجاب است شما چه طور توانستید این تشکیلات را به وجود بیاورید. من از این تعجب می‌کنم که تو چطوری میان آن‌ها رفته‌ای و نگفتند نامحرم است.

عائله کارگران در اثر تبلیغات نان‌آوران خانه به اتحادیه کارگران گرویده و اکثر آن‌ها در جلسات حوزه‌های خانوادگی کارگران شرکت کردند. ضمناً همان‌طور که گفتم یک کلاس محرمانه سیاسی داشتیم که همان‌جا اگر کسانی سواد فارسی کم داشتند فارسی درس می‌دادیم و من خودم یک اطلاعات سیاسی و سندیکایی به آن‌ها می‌دادم. بنابراین یک عده‌ای را به سطح کادر و نیمه کادری رسانده بودیم. و یکی از این کادرها زهرا بود. زهرا از زن‌های مبارز لرستان بود و موقع اعتصاب اولین کسی که جلوی شرکت نفت برای کارگران نطق کرد و گفت دستور اعتصاب صادر شده، او بود. گویا چیزی که گفته بود زیاد هم موثر واقع شده بود. او گفته بود در صورتی که زن مبارزه می‌کند، مرد نمی‌تواند مبارزه نکند. «این شیوه برخورد در تحریک و ترغیب کارگران و زد و خورد با پلیس نقش بزرگی را بازی کرد. زهرا در ضمن نطق بر علیه عملیات ظالمانه کمپانی نفت و حرکات غیر ملی مامورین دولت، رسیس کل شهربانی خوزستان را تقبیح کرده و در حضور جمعی از پاسبان‌ها و صاحب منصبان شهربانی با صدای رسا ثابت کرد که اولیای شهربانی آلت دست کمپانی نفت شده و به ملت ایران خیانت می‌کنند. رکن‌الدین مختاری در مقابل حرف حسابی و منطق محکم بانو زهرا مثل این که هیپنوتیزم شده باشد، اصلاً یارای حرف زدن نداشته و سکوت اختیار کرده بود. بانو زهرا با عده‌ای از زنان هر آن کارگران را به مبارزه شدید و گرفتن حق خود ترغیب می‌کرد.»

«حرارت و عصبانیت و احساسات زنان بیش‌تر از مردان بود. زیرا عمل مردها با منطق توأم بوده و مواظب بودند از دستور تشکیلات خارج نشده به روش عاقلانه تشکیلات لطمه وارد نیاورند. زنان برعکس کاملاً تابع احساسات شده و دانما کارکران را به تصرف شهربانی و خلاصی زندانیان تحریک می‌کردند. زن‌ها به اصول آنارشی بیش‌تر مایل بودند و اجباراً دیسیپلین تشکیلات را قبول داشته و اوامر تشکیلات را اجرا می‌کردند. عده‌ای از پاسبانان شهربانی از زنان کارگر مفصلاً کتک خورده و بعضی از مامورین به قدری مرعوب شده بودند که در قضیه شهریور ۱۳۲۰ آن اندازه وحشت زده نبودند.»

زن‌ها می‌خواستند به محرمه رفته، مجسمه دیکتاتور وقت را سرنگون نمایند. ساخلوی نظامی خرمشهر از قضیه مطلع شد. عده‌ای سرباز برای محافظت مجسمه گماشتند. از طرف دیگر هیات اعتصاب دستور دادند که از این عمل خودداری نمایند. چنان‌چه ذکر شد، در این موقع آبادان از وجود انگلیسی‌ها تصفیه شده بود. آن‌ها به محله خود که معروف به بریم بود پناهنده شده بودند. عده‌ای از سربازان که از ساخلوی محرمه فرستاده بودند، با مسلسل‌های سبک محله انگلیسی‌نشین را محافظت می‌کردند.

غروب آن روز رییس شهربانی به اعتصابیون پیشنهاد کرد که موقتاً اعتصاب را متوقف نمایند تا در اطراف خواست‌های آن‌ها مذاکره شود. ولی کارگران اصرار داشتند که شهربانی توقیف‌شدگان را مرخص نماید. تا این که آن‌ها تا خاتمه مذاکره و حصول نتیجه مشغول کار شوند. بالاخره کارگران راضی شدند تا فردا مهلت دهند. برای آن که شبانه کارگران زندانی را از آبادان خارج ننمایند، کمیته اعتصاب جمعی از کارگران را مامور جاده اهواز نمود که ماشین‌ها را تفتیش نماید. روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۸ خبر ورود کشتی‌های جنگی دولت انگلیس به آب‌های ایران جهت جلوگیری از اعتصاب منتشر شد. صبح همان روز به اندازه ۸۰۰ نفر پاسبان و چند هزار سرباز ایران وارد آبادان شده بلافاصله خانه‌های کارگران را محاصره کرده و سیصد نفر از کارگران را توقیف کرد و بقیه را به زور سرنیزه روانه تصفیه‌خانه نمود. در

همان موقع عدهای زن و بچه‌های کارگران را توقیف و روانه اهواز کردند که دو نفر از اطفال شیرخوار در بین راه از شدت گرما جان سپردند. اما دولت از ترس مخالفت مردم به محض ورود زنان به اهواز آن‌ها را آزاد کرد...

توقیف کارگران و به خصوص زنان عکس‌العمل شدیدی را به دنبال داشت. این کارگران حدود دو ماه زندانی و بازجویی شدند و همه به جز دو نفر یوسف افتخاری و رحیم خوئینی آزاد شدند.

در جای دیگری افتخاری چنین می‌نویسد:

وقتی ما را اسیر کردند و به اهواز آوردند، زهرا هم آمد. البته زندانی نبود. زهرا آمد و رفت پیش مختاری و گفت من می‌خواهم یوسف را ببینم. مختاری گفت یوسف چه کاره توست؟ گفت برادر من است. مختاری گفت تو لری و او ترک است تو چطور خواهر او شدی؟ گفت ما از آن لرها و ترک‌ها هستیم که با هم خواهر و برادریم. من هم باید حتماً او را ببینم. آمد. پلیس هم وسط ما ایستاد. زهرا گفت برو کنار. چنان حکم کرد که پاسبان اطاعت کرد و دور شد. گفت من با برادرم صحبت می‌کنم. گفت از خارج خواستند پولی به ما برسانند من قبول نکردم. گفتم ما طلا داریم می‌فروشیم می‌دهیم تا رفقای ما در زندان مصرف کنند. من بسیار خوشحال شدم و دستش را بوسیدم. گفتم خوب کاری کردی. مهم این است که آدم از کسی چیزی نگیرد و مدیون کس نشود. گرسنه می‌مانیم و نیاز و احتیاجی هم نداریم. بنابراین زهرا از لحاظ عقیده و از لحاظ اخلاق به تمام معنی یک زنی بود که می‌شد قهرمان نامید. منتها عیب کار در این است که در ایران اغلب زن‌ها بی‌سواد و کم سوادند و تحصیل نمی‌کنند.»

این اعتصاب در ابتدا فقر و پریشانی خانواده‌های محبوسین و تبعیدشدگان را به همراه داشت، فوت دو طفل شیرخوار هنگام تبعید زنان کارگر از آبادان به اهواز در اثر گرما و فشار مامورین و ۱۳ سال حبس برای یوسف افتخاری و رحیم خویی بهایی بود که کارگران برای رسیدن به خواسته‌هایشان پرداخت کردند. در مقابل، در اثر این اعتصاب سرجان کدمن منشی کل کمپانی نفت به لندن مراجعه کرد، حقوق کارگران پانزده الی ۵۰ درصد اضافه شد، کارگران بیکار در آبادان به کار گمارده شدند، عموم کارگران لیست سیاه (اخراج‌شدگان ابدی) به کار گمارده شدند. به کارگران مصدوم و معلول اخراجی مبلغی پرداخت شد و رضایت‌شان جلب شد، ساخت مسکن برای کارگران شروع شد، کتک، بی‌احترامی و اخراج بدون علت و جرایم کارگری ملغی شد و عده‌ای از مهندسین و مامورین انگلیسی که مورد تنفر و انزجار کارگران بودند از کار برکنار شدند.

این يك ضربه شدید استعمار و حکومت رضاشاهی بر جنبش کارگری ایران بود. اما با وجود این، اخراج و زندان شمار کثیری از رهبران و فعالان، جنبش کارگری به فعالیت‌های خود ادامه داد. یوسف افتخاری به ۱۳ سال زندان محکوم شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در حبس به سر برد. اما اعتصاب دستاوردهای متعددی هم داشت. سرجان کدمن منشی کل کمپانی نفت برای مذاکره جهت گرفتن امتیازاتی برای کارگران به لندن مراجعه کرد، حقوق کارگران پانزده الی ۵۰ درصد اضافه شد، کارگران بیکار ایرانی در آبادان به کار گمارده شدند، عموم کارگران (لیست سیاه اخراج‌شدگان ابدی) به سرکار برگشتند. به کارگران مصدوم و معلول اخراجی مبلغی پرداخت و رضایت‌شان جلب شد، ساخت مسکن برای کارگران شروع شد، کتک‌زدن و بی‌احترامی که پیش از آن معمول بود ملغی گردید، و عده‌ای از مهندسین و مامورین انگلیسی که مورد تنفر و انزجار کارگران بودند از کار برکنار شدند.

با وجود سرکوب شدید اعتصاب و مجازات‌های سنگین رهبران آن، حرکت‌های اعتراضی و اعتصابی کارگران تا دو سال بعد نیز ادامه یافتند و موفقیت‌های تازه‌ای به دست آوردند. لیکن در پی سرکوب جنبش‌های دموکراتیک در سراسر ایران و تمرکز حاکمیت استبدادی رضاشاه، هجوم نهایی به دستاوردهای جنبش کارگری نیز تدارک دیده شد.

علی امید یکی دیگر رهبران و سازمان‌دهندگان اعتصاب کارگران صنعت نفت جنوب کشور بود. متأسفانه وی در تاریخ ۱۳۵۲/۱۰/۳، در بی‌خبری و سکوت فوت کرد. علی امید هم از اولین اعضای اتحادیه مخفی کارگران نفت جنوب در سال ۱۳۰۴ بود که با تلاش‌های پیگیر خود و همفکرانش، با آگاهی بخشی به وضعیت دردناک کارگران صنعت نفت، اتحادیه مخفی کارگران نفت جنوب در میان کارگران تاسیس کردند. در نیمه شب آبان ۱۳۰۶ درگردهمایی کارگران نفت که با حضور ۲۰۰ نماینده کارگران تشکیل شد، اتحادیه تصمیم گرفت: «سازمان خود را گسترش دهد، کلوب‌های کارگری و تعاونی تشکیل داده، علیه جرمه‌های کثیف زندان‌ها و دشنام‌دادن‌ها و علیه سیاست تبعیض در شرکت انگلیسی نفت درمیان ملیت‌ها اقدام کنند.» درمیان اتحادیه کارگران نفت آمده است: «وادار نمودن شرکت به پرداخت بیمه بیکار، پیری، حوادث و غیره، به رسمیت شناختن حق اعتصاب و اجتماعات کارگران مقابله با تنبیه بدنی کارگران- تلاش برای تاسیس باشگاه‌های ورزشی» دیده می‌شود.

در تاریخ ۱۳۰۸/۲/۱۳ اعتصاب کارگران تصفیه‌خانه آبادان شروع شد که در آن ۱۴ هزار کارگر شرکت داشتند. این اعتصاب از ساعت ۸ صبح به دعوت اتحادیه مخفی کارگران نفت به رهبری یوسف افتخاری، علی امید، رحیم همداد، رمضان کاوه، حسن علی ثابت و وفایی سازمان‌دهی شده بود که با پیوستن کارگران بیکار شکلی دیگر یافت. خواسته‌های اعتصابیون عبارت بودند از: «بالا بردن دست‌مزدها تا سطح ۱۵ درصد، به رسمیت شناختن اتحادیه کارگران و جشن اول ماه مه، دخالت دادن کارگران و نمایندگانشان در امور اخراج کارگران و استخدام آنان، هفت ساعت کار برای جوانان کمتر از ۱۸ سال بود.» فردای روز اعتصاب با دخالت نیروهای نظامی انگلیس سرکوب اعتصاب کارگران پالایشگاه آبادان آغاز شد. پنج هزار کارگر اخراج، ۱۵۰ کارگر زخمی، ۲۰۰ کارگر بازداشت شدند که از جمله بازداشت‌شدگان: علی امید، رحیم همداد، یوسف افتخاری بودند که تا مهر سال ۱۳۲۰ تحت شرایط بسیار بد در زندان رضاشاهی باقی ماندند و با تبعید رضاخان از ایران، آن‌ها از زندان آزاد شدند. علی امید و رحیم همداد به جنوب بازگشته دوباره کاردسندیکایی را از سر گرفتند. علی امید و دوستانش پس از رهایی از زندان تلاش بی‌وقفه خود را برای دستیابی به مطالبات و رفاه و آسایش و آزادی کارگران از سر گرفتند. در ۱۳۲۵/۴/۲۰ پس از برگزاری سومین جلسه نمایندگان شورای متحد کارگران و زحمت‌کشان نفت جنوب و نمایندگان شرکت انگلیسی نفت برای تعیین حداقل دست‌مزد، کارگران نه تنها با لغو وعده شرکت انگلیسی نفت در رابطه با پرداخت دست‌مزد روزهای جمعه مواجه شدند، بلکه دستگیری رهبران کارگری از جمله علی امید و رحیم همداد که به مذاکره دعوت شده بودند، خشم طبقه کارگر و اعتصاب کارگران بندر معشور، آغاچاری، آبادان و اهواز را به دنبال داشت و اعتصاب عمومی در شرکت انگلیسی نفت اعلام شد. این اعتصاب بزرگ‌ترین اعتصاب نه تنها در ایران، بلکه در خاورمیانه بود. ۶۵ هزار نفر در این اعتصاب شرکت کردند که این شامل ۵۰ هزار کارگر و کارمند دفتری شرکت نفت، ۲۰۰ تکنسین هندی در پالایشگاه آبادان، هزار آتش‌نشان، راننده کامیون، رفتگر، کارگر راه‌آهن، کارگران نساجی، دانش‌آموزان دبیرستان‌ها، صدها مغازدار، آشپز، راننده و مستخدمان خانواده‌های اروپایی نیز می‌شد.

در ۱۳۲۵/۴/۲۳ ساعت ۶ بامداد اعتصاب کارگران آبادان تحت رهبری شورای متحد کارگران و زحمت‌کشان جنوب که در راس آن علی امید قرار داشت، آغاز گردید. ترات سرکنسول انگلستان در جنوب اقرار کرد که «اعتصاب به طرز شگفت‌آوری خوب سازمان‌یافته و منظم بود. هنگامی که کارگران دست از کار کشیدند، نزدیک به هزارتن از آنان به توزیع جزوه‌هایی پرداختند که علل اعتصاب را به اختصار توضیح می‌داد: دست‌مزد روزهای جمعه، گماردن نماینده کارگران در کارگاه‌ها برای حل و فصل اختلافات میان کارگران و شرکت نفت انگلیسی، افزایش سالانه دست‌مزدها، وسایل نقلیه برای کارگرانی که ناگزیرند از خانه‌هایشان تا محل کار چندین کیلومتر پیاده‌روی کنند.»

در شب ۲۳ تیر ۱۳۲۵، حمله خونین به کارگران اعتصابی آغاز شد. ۲۰۰ نفر از عشایر عرب به همراه سربازان با هفت تیر و تفنگ به گاردهای محافظ شورای متحده کارگران و زحمتکشان که مسلح به چوبدستی بودند، حمله کردند. در این حمله، ۵۰ نفر کشته و ۱۶۵ نفر نیز زخمی شدند. پس از اعتصاب علی امید برای همیشه از خوزستان به تهران تبعید شد. علی امید هرچند به تهران تبعید شد اما تا آخرین روز حیاتش از مبارزه برای کسب حقوق کارگران و محرومان جامعه دست نکشید به طوری که حتی پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ به زندان رفت.

کارگران نفت جنوب در خوزستان دست به اعتصاب عمومی تیر ۱۳۲۵ زدند. به تحریک شرکت نفت انگلیس و ایران که در کنترل و سلطه انگلیسی‌ها بود، پلیس و فرمانداری نظامی حکومت پهلوی دوم ۸۳ نفر از کارگران را در کشتار ۲۳ تیر ۱۳۲۵ کشتند.

در انتخابات مجلس شانزدهم (۱۳۲۸) در پی تقلبات گسترده و مداخلات شاه و دربار، صندوق‌های ساختگی آراء تهران باطل شد. عبدالحسین هژیر وزیر دربار به قتل رسید و در نوبت دوم انتخابات، دکتر مصدق به مجلس راه یافت.

پس از کشته شدن نخست وزیر وقت سپهبد رزم‌آرا در روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ از سوی خلیل طهماسبی از اعضای گروه فدائیان اسلام، طرح ملی شدن صنایع نفت با تلاش دکتر مصدق در مجلس تصویب شد. قانون ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی بود که به امضای همه اعضای کمیسیون مخصوص نفت در مجلس شورای ملی ایران در ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ به مجلس ارائه شد و تصویب گردید.

متن پیشنهاد تصویب شده: «به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تامین صلح جهانی، امضاءکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرارگیرد.

کمیسیون مخصوص نفت کمیسیونی بود که در اول تیر ۱۳۲۹ در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی ایران برای رسیدگی به لایحه نفت (معروف به لایحه گس-گلشانیان) تشکیل شد.

اعضای کمیسیون عبارت بودند از: «دکتر مصدق، دکتر علوی، ناصر ذوالفقاری، جواد گنج‌های، فقیه‌زاده، اللهیار صالح، حسین مکی، خسرو قشقانی، سرتیپ‌زاده، جمال امامی، جواد عامری، دکتر نصرت‌الله کاسمی، حانری‌زاده، عبدالرحمن فرامرزی، دکتر محمدعلی هدایتی، دکتر شایگان، میرسیدعلی بهبهانی و پالیزی.» مجلس سنا نیز این پیشنهاد را در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تصویب کرد و پیشنهاد قانونی شد.

حسین علاء پس از ترور رزم‌آراء در اسفند ۱۳۲۹ نخست وزیر شد اما در اردیبهشت ۱۳۳۰ استعفا داد. پس از استعفای او، مصدق به نخست وزیری رسید و برنامه خود را اصلاح قانون انتخابات و اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت اعلام کرد.

پس از نخست وزیر شدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ و اصلاح جزئی در گزارش ۹ ماده‌ای کمیسیون نفت، اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سرفلحه برنامه دولت مصدق قرار گرفت.

با ملی شدن نفت هیات خلع ید به ریاست مهندس مهدی بازرگان به جنوب عزیمت نمود و تابلوی «ریاست شرکت» از سر در دفتر مرکزی خرمشهر کنده شد و به جای آن «هیئت مدیره موقت» نصب گردید. و بازرگان به عنوان رییس هیئت مدیره موقت انتخاب شد. از آن پس کلیه تاسیسات و ادارات شرکت زیر نظر هیئت مدیره جدید بود؛ انگلیسی‌ها که از این رویداد ناراضی بودند، دستور دادند که همه کارکنان خارجی صنعت نفت ایران را ترک نمایند و در تاریخ دهم مهرماه ۱۳۳۰ این اتفاق افتاد به این خیال خام که ایرانیان توان تولید و مدیریت نفت را ندارند. اما متخصصین وطن دوست ایرانی موفق به مدیریت علمی صنعت نفت گردیدند.

در پی شکایت دولت انگلیس از دولت ایران و طرح این شکایت در شورای امنیت سازمان ملل، مصدق عازم نیویورک شد و به دفاع از حقوق ملت ایران پرداخت. سپس به دادگاه لاهه رفت و با توضیحاتی که در مورد قرارداد نفت، شیوه انعقاد و تمدید آن داد، دادگاه بین‌المللی خود را صالح به رسیدگی به شکایت بریتانیا ندانست و دولت وقت ایران موفق شد که انگلیسی‌ها را در مجامع حقوقی بین‌المللی شکست دهد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برکناری دولت مصدق، کنسرسیوم بین‌المللی بر صنعت نفت ایران مسلط شد. در واقع قبل از ملی شدن صنعت نفت ایران در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، کارگران صنعت نفت زمینه بسیار مساعدی را برای طرح ملی شدن نفت از سوی دلت وقت به ریاست مصدق فراهم کرده بودند که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پایان گرفت.

در همان روزهایی که دو مجلس شورای ملی و سنا، طرح ملی شدن صنعت نفت ایران را تصویب کردند، شرکت نفت ایران و انگلیس، از پرداخت ۳۰ درصد فوق العاده دستمزد کارگران نفت پندرها خودداری کرد. این امر موجب اعتصاب کارگران و اعلام حکومت نظامی در خوزستان شد. در شهریور ۱۳۲۰، کارگران نفت جنوب با توجه به شرایط خاص داخلی و بین‌المللی، به سرعت متشکل شدند و با توجه به موقعیت راهبردی ایران و اهمیت نفت در سرنوشت جنگ، به عنوان مهره ای مهم مطرح گشتند. آنها با استفاده از تجربه های خود به مبارزه ادامه دادند و در ۲۳ تیر ۱۳۲۵، دست به اعتصاب همگانی زدند.

ادامه مبارزه کارگران و پیوستن مردم به جنبش آنان، به ملی شدن صنعت نفت ایران در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ انجامید. اگرچه این مبارزات، کشتارهایی مانند کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۰ را در پی داشت، در اراده مردم خللی ایجاد نشد.

در ماه‌های منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، باز هم کارگران و کارکنان صنعت نفت بودند که با اعتراض و اعتصاب خود، کمر حکومت پهلوی را شکستند و انقلاب را به پیروزی رساندند. در روز ۱۸ شهریور با حرکت کارگران صنعت نفت کشور کاملاً تغییر کرد. یک روز بعد از جمعه سیاه، صدها نفر از کارگران پالایشگاه تهران اعتصاب کردند و دو روز بعد نیز در دیگر شهرها، از جمله در آبادان شاهد اعتصاب کارگران صنعت نفت بودیم. مهمترین حرکت کارگران و کارکنان صنعت نفت زمانی اتفاق افتاد که اعتصاب کارکنان نفت در اهواز و آبادان اتفاق افتاد و برای نخستین بار کارگران میدان‌های نفتی اهواز که بزرگترین میدان نفتی کشور را زیر پوشش قرار می‌داد، تصمیم به اعتصاب گرفتند.

در مرحله اول کارگران روزمزد اعتصاب کردند و چند روز بعد با اعتصاب کارکنان پالایشگاه آبادان، اعتصاب صنعت نفت شکل وسیع‌تری به خود گرفت و همزمان در هفتم مهرماه، تمام کارکنان میدان‌های نفتی اهواز به اعتصاب پیوستند. روز چهارشنبه ۲۶ مهرماه کارمندان صنعت نفت با صدور قطعنامه‌ای خواستار برکناری سرتیپ کلیانی، رییس گارد صنعت نفت و تنبیه ماموران انتظامی و امنیتی که روز شنبه وارد پالایشگاه شده و به کارکنان اهانت کرده بودند، شدند.

روز ۲۹ مهر سال ۱۳۵۷، هوشنگ انصاری، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران به خوزستان وارد شد و پس از حضور در پالایشگاه آبادان و طی یک سخنرانی فریبنده که در آن خود را نماینده کارگران معرفی کرد، از کارگران خواست برای مذاکره آماده شوند. پس از انجام مذاکرات، نمایندگان کارگران اعتصابی اعلام کردند که در مذاکرات با انصاری به توافق نرسیده اند. اعتصابیون ۵۴ خواسته داشتند و مذاکره انصاری با آنها به شکست انجامید. از جمله این درخواست‌ها، لغو حکومت نظامی در سراسر کشور، آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی، بازگشت تبعید شدگان، مجازات عاملان کشتارهای اخیر در شهرها و عدم دخالت ماموران انتظامی و ساواک در کار شرکت نفت بود. در روز ۶ آبان ۵۷

در اهواز، کارمندان ویژه خدمات شرکت ملی نفت ایران که همچنان به اعتصاب خود ادامه می‌دادند، در بیانیه‌ای ضمن همبستگی با فرهنگیان اعلام کردند که درخواست‌های آن‌ها به هیچ وجه جنبه رفاهی ندارد.

اعتصاب نفت به سرعت به مساله اول کشور و بزرگترین بحران حکومت پهلوی تبدیل شد. حمایت‌های گسترده سیاسی سایر اشرار، تشکله‌ها و مجامع صنفی و سیاسی، اهمیت این فرایند را دو چندان کرد. در همین راستا جامعه روحانیت کشور در اطلاعیه‌ای پشتیبانی کامل و قاطع خود از این اعتصاب را اعلام کرد.

در روز نهم آبان ماه ۱۳۵۷، به دلیل گستردگی و اهمیت اعتصابات در صنایع نفتی، رژیم مجبور به واکنش شدید شد و با استقرار واحدهایی از ارتش، اکثر مراکز نفتی و پالایشگاه‌ها را به اشغال خود درآورد. رژیم در توجیه این اقدام خود بیانیه‌ای صادر کرد و در آن اینگونه توضیح داد که: «چون بعضی از خرابکاران در نظر داشتند که بخش‌هایی از تأسیسات نفتی خوزستان را از کار بیندازند، لذا برای جلوگیری از خرابکاری و حفاظت از کارکنان و تأسیسات نفتی، نیروهای نظامی در این تأسیسات مستقر شدند.»

در پاسخ به اشغال مناطق نفتی و واحدهای تولیدی استخراج و پالایشگاه نفت توسط نیروهای نظامی، التهاب و تنش در خوزستان و شهر اهواز بالا گرفت. صدها تن از کارمندان و کارگران صنعت نفت که در اعتصاب به سر می‌بردند، در محل نیوساید اهواز که مرکزیت اداری و ستادی نفت در آنجا مستقر بود، اجتماع کردند. در این اجتماع، رؤفوی رئیس تولید صنعت نفت در جنوب، به مذاکره با اعتصابیون پرداخت که به نتیجه نرسید.

بلافاصله پس از به نتیجه نرسیدن مذاکرات اعتصابیون نفت اهواز با مقامات شرکت نفت، در تاریخ ۱۱ آبان ۵۷ کارکنان صنعت نفت اهواز در تداوم اعتراض‌های خود به حضور نظامیان در کارخانه‌ها و واحدهای نفتی، تهدید به استعفای دسته جمعی کردند تا این که سرانجام حکومت پهلوی روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، سرنگون شد اما متأسفانه کارگران صنعت نفت و بخش‌های دیگر جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و همچنین نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب و سوسیالیست و نهادهای دموکراتیک، نتوانستند بدیل طبقاتی خود را پیاده کنند سرانجام در جنگ و تهاجم نیروهای ارتجاعی مذهبی، شکست خوردند. اما تا به امروز با افت و خیرهایی به مبارزه خود ادامه داده‌اند و بی‌تردید دیر یا زود این حکومت را نیز به همان گورستان تاریخ خواهند فرستاد که سی و شش سال پیش حکومت پهلوی را فرستادند. اما این‌بار با استراتژی طبقاتی به غایت انسانی خودشان!

پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ بدون همکاری و مشارکت و اعتصاب کارگران صنایع امکان‌پذیر نمی‌بود. همان‌طور که پیروزی ملی کردن صنعت نفت بدون مبارزه کارگران صنعت نفت به موفقیت نائل نمی‌شد.

منابع:

- ۱- میلیسپو: آمریکانیان در ایران، از کتاب: جان فوران، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، ص ۳۲۹؛
- ۲- لایحه مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت - خرداد ماه ۱۳۱۰؛
- ۳- کشتن نویسندگان در دوران سلطنت خانواده پهلوی و جمهوری اسلامی، بهرام رحمانی، چاپ و نشر کتاب ارزان، ص ۴۸؛
- ۴- همان منبع، ص ۱۱۰؛
- ۵- اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، حبیب لاجوردی، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو، چاپ ۱۳۶۹، صص ۴۴ و ۴۵؛
- ۶- اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، حبیب لاجوردی، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو، چاپ ۱۳۶۹، صص ۳۳ و ۳۴؛
- ۷- خاطرات دوران سپری شده، خاطرات و اسناد یوسف افتخاری، ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، به کوشش: کاوه بیات و مجید تفرشی، انتشارات فردوس، چاپ اول ۱۳۷۰؛
- ۸- همان منبع، ص ۱۳؛
- ۹- همان منبع، ص ۳۹.

منبع: دیدگاه شماره ۱۴، اسفند ۱۳۹۳ - مارس ۲۰۱۵